

مجله ی مطالعات ایرانی
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان ایران
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال دوم، شماره ی سوم، بهار ۱۳۸۲

وجوه غلبه و استیلای فرهنگی ایرانیان در سده های نخست هجری* (علمی- پژوهشی)

دکتر ناصر محسنی نیا
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

در این گفتار سعی بر آن بوده تا از طریق استناد به شواهد معتبر متون عربی مربوط به قرون اولیه ی هجری، علاوه بر اثبات توان مندی های علمی و فرهنگی ایرانیان و تأثیر فراوانی که آنها بر ادبیات و فرهنگ مربوط به این قرون از خود برجای نهاده اند، موارد غیر قابل انکاری از غلبه ی فکری و فرهنگی ایرانیان نیز بیان گردد. با تجزیه و تحلیل این موارد مستند، روشن شده است که ایرانیان در همان قرون نخست هجری (دو قرن اول) توانستند با حرکتی فرهنگی و علمی، به تدریج، غلبه ی خود را بر اعراب به نمایش بگذارند. نمونه های روشن این غلبه ی فرهنگی در مقاله ی حاضر طرح و بررسی گردیده است.

واژگان کلیدی

غلبه ی فرهنگی، ایرانیان، قرون نخستین هجری، اعراب، امویان، عباسیان، شعوبیه، زندقه، زندیق، آداب، رسوم.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۱/۷/۱۸

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۱/۱۲/۱۸

نشانی پست الکترونیک نویسنده: Naser-mk 2002

همیشه و هر جا که سخن از ورود اسلام به ایران می رود، این ورود مبارک از طرف دو گروه دچار شایبه و گرفتاری می گردد. گروه اول، خود اعراب متعصب در گذشته و حال و هم چنین غیرعرب های عرب زده و خودباخته هستند. این گروه با استناد به یک سری امور ظاهری از قوم عرب به عنوان یک قوم منجی سخن به میان می آورند ایران را مغلوب آنها معرفی می کنند و چنین وانمود می کنند که تا ابدالدهر، داغ ننگ استیلای عرب برپیشانی ایرانیان نقش بسته و هیچ چیزی نمی تواند آن را بزدايد. در میان این گروه، با نهایت تأسف، افرادی غیر عرب و خصوصا ایرانیانی وجود دارند که خود را ایران خواه و ملی هم معرفی می کنند، ولی متأسفانه، همانطور که گفتیم، به غلط سعی در مغلوب معرفی کردن ملت ایران در آن برهه ی تاریخی دارند و ناخواسته خودراشریک ناسیونالیست های عرب می نمایند و آب به آسیاب دشمن می ریزند. اما دسته ی دوم، گروهی معدود هستند که به همه ی این جریان با دید منفی می نگرند. این عده ی معدود در طول تاریخ، پیوسته از ورود اسلام، به هجوم عرب تعبیر می کنند و در پناه محکوم کردن هجوم عرب، به اسلام و احکام نورانی آن می تازند. در واقع، این عده چندان ناراحت هجوم اعراب نبوده و نیستند. آنچه این عده از آن سخت عصبانی و ناراحت هستند، ورود اسلام به ایران است. به اعتقاد این عده ی اندک، آنچه هجوم اعراب را تلخ و ناگوار نمود، همین دین جدید بود. چرا که با ظهور این دین، اموال و آرزوها و منافع طبقات مرفه زمان از بین رفت و مردم ایران از قید سلطه ی آن طبقات کم شمار و زیاده خواه و تمامت طلب رهایی یافتند. دیدگاه های این گروه ها، هرگز بیانگر واقعیت ها و حقیقت ها نبوده و نیست. در حقیقت، دیدگاه درست در این رابطه، دیدگاه همان مردمان مظلوم و ستمدیده ای است که با شنیدن ندای ملکوتی الله اکبر والاله الاالله، از جان و دل آن را بدون توجه به افراد حامل آن پذیرفتند و با پذیرش آن، خود و فرزندان خویش را از ستم های پیوسته ی سلاطین ظلم و جور رها ساختند. آنها نه تنها خود و فرزندان خود را رهانیدند، بلکه یک ملت کهن و ریشه دار را از قید و بند ایستایی و جهالت رها ساختند. ملتی که شایسته ی تحول و همگامی با نور و روشنایی بود، ملتی که نمی خواست از اهورا و آهورایی بودن جدا باشد. آری، این همان

دیدگاه درستی است که دو دسته ی اول سعی در پوشانیدن وسعت و گستردگی آن دارند و این همان دیدگاهی است که سره را از ناسره تشخیص داد. همان دیدگاهی است که به محض گرفتن پیام نور و توحید به سره بودن آن و به ناسره بودن اغلب حاملان آن پی برد. لذا این دو مقوله را از یکدیگر جدا نمودند و دیری نپایید که خود جلودار حرکت های رهایی بخش و احیاگر مجد و عظمت ملی خود گردیدند، و هرگز خود را مطیع حکام عرب، از اموی گرفته تا عباسی، ساختند. این دیدگاه، دیدگاه عموم مردم ایران و طبقات روشنفکر و آزاد اندیش آن بوده وهست وصاحبان این دیدگاه، همان ها بودند که با الهام از پیام دین جدید و ترکیب آن با باورهای ملی و اصیل خود، حرکتی بسیار بزرگ و توفنده را به راه انداختند. حرکتی که در یک کلمه، یک حرکت فرهنگی کامل بود و با گذشت چند دهه، درخت تنومند و باروری گردید و به ثمر نشست. ثمر و حاصل این درخت تنومند چیزی جز غلبه و استیلای فرهنگی ایرانیان در برابر اقوام مهاجم و تمام بیگانگان و ستمگران نبود. در این مقاله برآنیم تا مظاهر این غلبه ی فرهنگی را با اتکا به شواهد و مستندات نشان دهیم.

ما برای رسیدن به این هدف، بهتر آن دیدیم مطالب خود را در چند محور اساسی مطرح نماییم، تا مجموعه ی این محورها نتیجه ی منطقی و قابل قبولی را به دنبال داشته باشد. نگارنده همه ی تلاش خود را خواهد کرد که مطالب مربوط به هر محور را خلاصه، اما مستدل بیان کند و آن ها را با مستندات تاریخی اثبات نماید. بدین منظور شاید بتوان، وجوه غلبه ی فرهنگی و استیلای فرهنگی و فکری ایرانیان را در قرون اولیه ی هجری در موارد ذیل خلاصه نمود، اما قبل از ورود به این محورها، توضیحی در باب واژه و اصطلاح «غلبه ی فرهنگی» لازم و ضروری به نظر می رسد.

۱- غلبه ی فرهنگی

از آنجا که در این مقاله اصطلاح «غلبه ی فرهنگی» فراوان به کار رفته است، لذا مناسب است قدری پیرامون آن توضیح داده شود. مطابق یک دیدگاه، هرگاه ملتی یا قومی در برخورد با فرهنگ و رسوم و عادات ملتی دیگر بی اعتنا

بماند و یا از پذیرش آن‌ها سر باز زند، بلکه آن‌ها را ناپسند و غیرقابل قبول بدانند، این چنین ملّتی از این حیث، تأثیر ناپذیر فرهنگی نامیده می‌شوند و هرگاه ملّتی در مقابل فرهنگ و رسوم ملّت دیگر تسلیم شود و آنها را بدون جرح و تعدیل بپذیرد و جزء فرهنگ و رسوم خود قرار دهد، چنین ملّت یا قومی در آن قسم از عناصری که آنها را پذیرفته و از فرهنگ ملّت دیگر وام گرفته، متأثر و مغلوب فرهنگی نامیده می‌شود. البته این تا زمانی است که با وجود مغلوب شدن در زمینه‌های فرهنگی، هویت ملی و نژادی خود را حفظ نماید و به آن پای بند باشد، اما اگر ملّت یا اقوامی علاوه بر پذیرش فرهنگ و رسوم ملّتی دیگر، زبان، دین، حکومت و دیگر چیزهای ملّت غالب را بپذیرد و هویت ملی خود را نیز فراموش کند، این چنین ملّتی مغلوب تمام عیار است و دیگر اطلاق ملّت بر آن جایز نیست. منظور ما از «غلبه‌ی فرهنگی یا مغلوب فرهنگی واقع شدن» از نوع دوم است. امید است که این توضیح رهگشای مضامین گفتارهای این مقاله باشد.

۲- شکل‌های غلبه فرهنگی ایرانیان

آنگاه که اعراب به ایران تاختند، قوم عرب از آیین مملکت داری و وجود دیوان و دفتر به کلی ناآگاه بود. وقتی اعراب با مظاهر و اسباب حکومت در ایران آشنا شدند، در مقابل نظم و قوانین گسترده و پیشرفته‌ی آن سرتسلیم فرود آوردند و تا مدت‌ها ی زیادی امور حکومتی را به همان شیوه‌ی آن نگاه داشتند که ایرانیان آن‌ها را اداره می‌کردند. از جمله اینکه امور دفتری و دیوانی را بدون تغییر باقی نهادند و دیوان‌ها را همچنان به زبان پهلوی می‌نوشتند. این نحوه‌ی رفتار، نشان از غلبه‌ی تمدن و فرهنگ ایران داشت، چراکه این نظام و قانون مندی بسیار قوی‌تر از آن بود که اعراب بتوانند آن را متلاشی و نابود سازند. بنابراین تنها چاره‌ی کار را در پذیرش آن دیدند. به همین دلیل، بی‌مورد نیست که جاحظ، امتیاز و مشخصه‌ی اختصاصی ایرانیان را در آیین ملک و حکومت و سیاست می‌داند. (رسایل جاحظ، صفحه ۴۱ به بعد)

۳ - غلبه ی فرهنگی در مفهوم عام و گسترده ی آن

اینکه می گوییم، مطابق شواهد و مدارک مستند، اعراب غالب به تدریج در طول کمتر از چند دهه از فتح مناطقی از ایران بزرگ، از حیث فرهنگی مغلوب ایرانیان شدند، نباید به مغلوب شدن دین حنیف اسلام تعبیر و تفسیر شود. زیرا دین اسلام هرگز ارتباطی به اعراب نداشته و ندارد. دین اسلام برای کل بشریت بوده و هست. اعراب صدر اسلام به حسب قضاو قدر الهی، فقط در حکم منادیان و مبلغان اولیه ی یک دین الهی ایفای نقش کردند. و این دین رهایی بخش و الهی، درست همان چیزی بود که باعث عدم مقاومت و پایداری اکثر مردم ایران در مقابل هجوم اعراب گردید. با وجود آنکه اعراب مهاجم، منادی بهترین و کاملترین دین برای مردم ایران بودند، اما به جز گروهی اندک، اکثر آن ها با همان روحیات جاهلی و تعصبات قبیله ای مانوس مانده بودند. بدین لحاظ، از آنجا که اکثر این مهاجمان، روح دینی و احساس اسلامی نداشتند، خیلی زود تحت تأثیر عظمت تمدن، فرهنگ و آداب و رسوم ملت مغلوب، یعنی ایران، واقع شدند و برای جبران این ضعف، عموماً دست به استبداد، ظلم و خونریزی زدند و به جای حکومت اسلامی، حکومت عربی از نوع اموی به راه انداختند و این تنها برگ برنده، اما موقتی بود که آنها دل به آن خوش داشتند. آنها برای توجیه اعمال خود، تا آنجا که ممکن بود، از اسلام مایه می گذاشتند و در بسیاری موارد، آشکارا و بی محابا دست به اقدامات زشت و غیرانسانی می زدند. البته شاید بتوان گفت آنها جز آن چاره ای نداشتند، زیرا با مردمی متمدن و با اصالت مواجه بودند که گذشته ی بسیار درخشانی را در بسیاری از زمینه ها پشت سر خود داشت و در مقابل، اعراب مهاجم در این رابطه دستشان کاملاً خالی بود. به علاوه، به گواهی تاریخ، گذشته ی عموماً منفی، بی ارزش و غیرقابل ذکری داشتند که در اکثر موارد، یادآوری آن مایه ی خجالت و سرافکندگی هم بود.

۴ - غلبه در نسل و نژاد و جنسیت و صفات عمومی

اعراب آنگاه که داخل مرزهای ایران شدند و در مدتی نه چندان طولانی، قسمت های متنوع و نسبتاً گسترده ای از ایران را گشودند، برعکس سرزمین

خشک و لم یزرع خود و برعکس مردمان سیه چرده ی بیابان های نجد و حجاز، با سرزمین هایی سبز و خرم و با آب و هوایی متنوع و برخوردار از نعمت مواجه شدند. هم چنین، اعراب با مردمانی از نژادهای گوناگون، با قد و قامت های بلند و قیافه های نیکو و جذّاب روبه رو شدند، چیزی که سخت آن ها را تحت تأثیر قرار داد. هنوز چند سالی از حضور آن ها در ایران نگذشته بود که آن ها به مسأله ی همسرگزینی از ایرانیان راغب شدند و با گذشت چند دهه، این قضیه بسیار شایع و متداول گردید و کاربه جایی کشید که حتی متعصّب ترین اعراب در حفظ سنّت های عرب، یعنی اهالی مکه و مدینه نیز که مدّت هادرمسأله ی انتخاب همسران ایرانی با اجتناب و احتیاط برخورد می کردند، بنا به دلایلی، از جمله ولادت «علی بن حسین(ع)» از مادری ایرانی - به اینکار راغب شدند (العقدالفرید، جلد ۳، ص ۲۹۶). مطابق مستندات تاریخی، چند دهه بعد از حضور اعراب در ایران، مسأله ی همسرگزینی از میان ایرانیان به عنوان یک امتیاز و افتخار محسوب می شد. آنچه در این میان به عنوان یک سؤال مطرح است، این است که شوق و علاقه ی اعراب در باب همسرگزینی به چه دلیل، یا دلایلی بوده است؟ آیا صرف غالب بودن توجیه گر این مسأله بوده است و یا مسأله ابعاد مهم تری داشته است. در پاسخ به این سؤال باید گفت صرف غالب بودن اعراب هرگز دلیل نبوده، چراکه اعراب در ابتدا نه تنها به این مسأله بی توجّه بودند، بلکه از ازدواج با غیرعرب اجتناب می کردند، چنانکه اهالی مدینه و مکه چنان می کردند. اما تبّع در متون موجود دلایل دیگری را به عنوان اصلی ترین دلیل ها پیش روی ما قرار می دهد. از جمله اینکه اعراب متوجّه سلامت و قدرت و توان نژادی نسل های ایرانی شدند و دریافتند فرزندان که حاصل این ازدواج ها باشند، قوی، باهوش، و خوش قیافه هستند. لذا با دیدن این صفات نژادی برتر دریافتند که ازدواج با ایرانیان منافع نژادی بسیاری برای آن ها دارد و فرزندان قوی تر و باهوش تر از خود نصیب آن ها می نماید. سخن ابن طیفور در تاریخ خود مؤید این مطلب است. او می گوید: «در دنیا، هیچ فرزندی شجاع تر از زادگان اهل خراسان که به دنبال ازدواج با اعراب به دنیا آمده اند، وجود ندارد (ابن طیفور، تاریخ بغداد، ص ۱۴۲).

همچنین اُصمعی گوید: «هیچ کس تواناتر از پسران زاده شده از زنان ایرانی (أعجمی) به زدن و بریدن سردشمنان، نیستند (شجاع تر). (محاضرات الادباء، جلد ۱، ص ۲۰۷). همچنین ابن منظور، صاحب لسان العرب، در ذیل ماده ی «ابن» گوید: ابن جمع آن ابناء و «ابناء» اصطلاحاً به فرزندان فرستادگان کسری به یمن اطلاق می شود. همان ها که به دستور کسری به کمک «سیف بن ذی یزن» شتافتند و یمن را از چنگال حبشیان رها ساختند. این ایرانیان در یمن زنان یمنی برگزیدند. نتیجه ی این ازدواج ها، فرزندان شد که در طول تاریخ به «ابناء» مشهور شدند. طاووس بن کیسان و وهب بن منبه، دوتن از بزرگان صحابه، فرزندان همین ابناء بودند، (لسان العرب، ماده ی «ابن») همچنین جاحظ در «رسایل» خود، حصری در «زهرالآداب» ابن عبد ربّه در العقد الفرید، طبری در تاریخ طبری، ابن قتیبّه در معارف خود، از داستان های مربوط به این قبیل ازدواج های اعراب با ایرانیان فراوان سخن به میان آورده اند. هم چنین آنها از بزرگانی که زاده ی این قبیل ازدواج ها بوده اند، فراوان نام برده اند.

باتوجه به مطالب و نمونه های فوق، به نظر می رسد اعراب به دنبال حضور خود در ایران متوجه برتری های نژادی ایرانیان شدند و فرصت را غنیمت شمردند. همه ی این ماجراها در بطن خود بیانگر برتری نسلی و نژادی ایرانیان بوده است و نیز نشانگر آن بوده است که صفات عمومی نسل ها و نژادهای ایرانی برتری خاصی داشته است. به علاوه، به نظر نگارنده برتری و توان مندی و پاکی و عظمت نسل و نژاد ایرانی، کم کم یکی از باورهای اعراب گردید. به گونه ای که «محمد بن علی بن عبد... بن عباس» از سران دعوت عباسی، قبل از پیروزی بر بنی امیه، به مبلغان دعوت عباسی توصیه می کرد تا برای انتخاب طرفداران خود به میان ایرانیان و خراسانیان بروند. چرا که آن ها را مردانی قوی و برخوردار از سرهای بزرگ و سیل ها و ریش های بلند و صداهای محکم و خشن و بدن های قوی می دانست. (عیون الاخبار، ابن قتیبّه، جلد ۱، ص ۲۰۴)

۵- برتری فرهنگی ایرانیان در زمینه ی تولید علوم و دانش های گوناگون

با ظهور دین اسلام و ورود آن به سرزمین ایران و پذیرش آن از سوی عموم مردم، نویسندگان و روشنفکران ایران صحنه را برای ورود به عرصه های علمی مناسب دیدند. به ویژه آنکه قرآن کریم و احادیث پیامبر (ص) در جای جای خود، مسلمانان را به علم و علم آموزی ترغیب می نمودند و حتی طلب و کسب علم را به عنوان یک فریضه مطرح کرده و مسلمانان را برای کسب علم به مسافرت به اقصای چین و علم آموزی به هر طریق ممکن ترغیب می نمودند. ایرانیان با برخورداری از سابقه ی کهن فرهنگی و آشنایی کامل با حرفه ی کتابت و تألیف کتاب های علمی، اینک یک انگیزه ی قوی دینی و اعتقادی هم به مجموعه ی فضایل خود افزوده بودند. از این رو، آستین همّت بالا زده و ابتدا زبان عربی را خیلی خوب آموختند و آنگاه در همه ی زمینه ها، از ترجمه ی آثار کهن خود گرفته تا تألیف متون دینی، حدیثی، صرفی، نحوی، لغوی، قرآنی، ادبی و غیره اقدام به ترجمه و تألیف نمودند. به گونه ای که در هر فنی سرآمد شدند. ابن خلدون در مقدمه ی خود در زمینه ی همّت و توان ایرانیان در باب تألیف علوم و تولید دانش های گوناگون اسلامی و غیره، مطالب بسیار روشن و شفاف دارد. او ایرانیان را در همه ی زمینه ها، از مهمترین حاملان علوم بعد از اسلام می داند و دلیل آن را هم متمدّن بودن و سابقه ی آن ها دانسته و آنگاه در زمینه ها و رشته های مختلف دانشمندان ایرانی را نام می برد و آنها را در آن رشته و فن سرآمد دیگران معرفی می کند. او در این میان، سهم عرب را بسیار اندک و ناچیزی می شمارد و در پایان سخن خود می گوید: «ایرانیان با تلاش ها و کوشش های خود در زمینه ی تألیف کتاب ها و تولید دانش های گوناگون، مصداق واقعی سخن پیامبر شدند که می فرماید: «لوتعلّق العلم بأکناف السماء لناله قوم من أهل فارس» (مقدمه ی ابن خلدون، ص ۴۸۷ و ۴۷۷)

اما اعراب بنا به گزارش های متعدّد و مستندات تاریخی که خودشان بیان کرده اند، اصولاً در زمینه ی تألیف و تدوین و تولید دانش های گوناگون از لحاظ تاریخی مشکل داشته اند. هنر تألیف و تدوین و کتابت لازمه ی ملل متمدّن بوده، چیزی که اعراب به کلی از آن بی بهره بوده اند. اعراب بیشتر به سخنوری و

شمشیر زدن متمایل بودند و به این امور افتخار می کردند. نه به قلم و کتابت. سخن یزیدبن معاویه خطاب به زیادبن ابیه مؤید این مطلب است. یزید خطاب به زیادبن ابیه ضمن بیان فضل خانواده ی خود می گوید: «ابن زیاد، ما تو را از ولای ثقیف، به عزت قریش درآوردیم و از وابستگی به عبید، به وابستگی به ابن سفیان رساندیم و از بندگی قلم، به اوج منا رساندیم.» حتی بی توجهی عرب به قلم و نوشتن در شعر شاعران آن ها، از قبیل سلیط بن جریرنمری، جلوه گر شده است. او در این رابطه می گوید:

وَتَدْنِي الْأَصْغَرِينَ مِنَ الْخَوَانِ ؟	أَتَحْقِرُنِي وَ لَسْتَ لَذَاكَ أَهْلًا
بِفُرْسَانَ الْكُرَيْهَةِ وَالطَّعَانِ	جَهَابَةً وَ كِتَابًا وَ لَيْسُوا
تَلَاقِي الْحَلَقَاتِ مِنَ الْبَطَانِ	سَتَعْرِفُنِي وَ تَذَكِّرُنِي إِذَا مَا

(آیا مرا خوار می شماری، حال آنکه شایسته ی این کار نیستی، و تو افرادی بی مقدار را به سفره ی ما نزدیک می کنی، آن ها نویسنده هستند، نه مردان جنگ. تو مرا در روز جنگ خواهی شناخت.)

(الوزراء و الکتّاب ، جهشیاری ، ص ۲۴)

شاعر در این ابیات به خوبی از بی توجهی اعراب به قلم و کتابت و توجه آن ها به شمشیر و خطابه پرده برمی دارد و آن را به روشنی بیان می کند.

همه ی این موارد، باعث شد که ایرانیان درزمینه ی تألیف و تدوین علوم و فنون مختلف اسلامی حرف اول را بزنند. اگر بخواهیم اسامی دانشمندان و مؤلفان ایرانی یا ایرانی الاصل را در زمینه های مختلف علوم اسلامی و غیر اسلامی بعد از اسلام نام ببریم، حجم اسامی بالغ بر یک کتاب قطور می گردد و این مسأله آن قدر روشن و واضح است که خود را از ذکر این اسامی بی نیاز می بینیم .

لذا با توجه به نمونه های مستند فوق، می توانیم در زمینه ی تألیف و تدوین علوم و تولید دانش های گوناگون بعد از ظهور اسلام، سهم ایرانیان را بسیار زیاد و غیرقابل مقایسه با دیگر ملل غیر عرب بدانیم، تا چه رسد به خود اعراب. بنابراین، ادعای غلبه ی ایرانیان درزمینه ی تولید دانش و علم یک ادعای کاملاً منطقی و ثابت شده می نماید.

۶- غلبه زبانی و ادبی

اگر چه در نگاه اوّل، به نظر می‌رسد اعراب مهاجم، از حیث زبان و ادب و جنبه‌های مرتبط با آن، از امکانات و توانمندی‌های فراوانی برخوردار بوده‌اند و اقوام مغلوب، یا در مقابل این زبان و ادبیات تسلیم شده‌اند و زبان خود را فراموش کرده‌اند، مانند مردمان شام و مصر و بعضی نواحی آفریقا، و یا مانند ایرانیان تنها از این زبان و ادبیات و جنبه‌های گوناگون آن تأثیر پذیرفته‌اند، این نظریه در باب پاره‌ای از اقوام و ملل کوچک، مانند مردم شام و غیره، تا حدود زیادی درست به نظر می‌رسد، اما در باب ایران، این نظریه تا آنجا که مربوط به قرآن و حدیث معصومین است، از سوی ایرانیان به عنوان کلامی الهی و مقدّس پذیرفته شد و ایرانیان، خود اوّلین و مهم‌ترین ملّتی بودند که در توسعه و گسترش آن کوشیدند، اما در آنجا که مربوط به صرف زبان عرب، منهای قرآن و حدیث، می‌شود و فقط جنبه‌های زبانی و ادبی قضیه مطرح است، ایرانیان فقط تحت تأثیر واقع شدند، ولی هرگز آن را به عنوان زبان رسمی خود نپذیرفتند و تاریخ هم چنین نظریه‌ای را تأیید نمی‌کند. نگارنده نیز برآن است که ایرانیان در مقایسه با آنچه از زبان و ادب عربی گرفتند، مقدار بیشتری از واژه‌ها و اصطلاحات و تعابیر و کنایات را به زبان عربی وارد کردند. ابن مقفع و جاحظ و ثعالبی نیشابوری و گروهی دیگر، از الفاظ و کلمات فراوانی نام می‌برند که از زبان فارسی به زبان عربی وارد شده و در آن زبان جای خود را باز کرده‌اند. اعراب در پذیرش بسیاری از این واژه‌ها چاره‌ای نداشتند، چون این واژه‌ها و اصطلاحات لازمه‌ی تمدن‌های کهن و دولت‌های باسابقه بودند که عرب هرگز از آن برخوردار نبود و بسیاری از آن‌ها لازمه‌ی اختلاط و امتزاج و بسیاری هم در نتیجه‌ی توجه و علاقه‌ی خود اعراب به کلمات و اصطلاحات و اسامی ایرانی بود. آن‌ها دوست داشتند که به عنوان یک امتیاز اجتماعی، از این اسامی و عناوین استفاده کنند. چیزی که هنوز هم در میان اقوام و ملل عرب جریان دارد. امروزه بسیاری از مردان و زنان عرب از اسامی ایرانی به عنوان اسم‌های متمایز و مشخص کننده استفاده می‌کنند.

جاحظ در «البيان و التبیین» از واژه های فراوان فارسی نام می برد که در شهرهای عربی، از قبیل مدینه، مکه، کوفه و بصره به کار برده می شده اند. واژه هایی از قبیل خربز، چهارسو، بال، خیار، ازارو... از این دست هستند. (البيان والتبیین، جلد ۱، ص ۱۰۷)

صولی در «أدب الکتاب» خود حکایت جالبی در زمینه ی نیازمندی اعراب به واژه ها، و کارها و هدف های ایرانیان دارد. صولی در این رابطه مناظره ی یک عرب و ایرانی را در مقابل یحیی بن خالد برمکی مطرح می کند. مرد ایرانی در این مناظره خطاب به مرد عرب می گوید: «ما، ایرانیان، نه در کارهایمان و نه در واژه ها و اصطلاحاتمان، هرگز در گذشته (قبل از فتح) محتاج شما اعراب نشدیم، و شما اعراب امروز که بر ما حکومت می کنید، نه در کارهایتان و نه در الفاظ و واژه هایتان و نه در طبخ و آشپزی هایتان و نه در امور دفتری و اداری و دیوانی خود، در هیچ کدام از این ها، از ما بی نیاز نشده اید. مرد عرب در مقابل این سخن جز سکوت و خاموشی پاسخی نداشت، اما در این میان یحیی بن خالد برمکی به مرد عرب می گوید، به او (به مرد فارسی) بگو، صبر کن، تا ما نیز مانند شما حکومت کنیم، هزار سال بعد خواهی دید که ما اعراب نیز در هیچ چیز به شما نیاز نخواهیم داشت.» (ادب الکتّاب، الصولی، ص ۱۹۳).

با این همه، پس از گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال از شروع حکومت و عظمت اعراب، آن ها هرگز نتوانستند با تکیه بر حکومت عربی به چنین مقامی دست یابند. حتی نتوانستند از اسلام، این دین کامل الهی، آن طور که شایسته است، استفاده کنند. و لذا می بینیم آن ها امروز هم همچنان در همه ی زمینه ها محتاج ایران و امثال ایرانند. کار ایرانیان در باب غلبه ی زبانی در همین حدّ خلاصه نمی شود. در لابه لای متون عربی به نکات بسیار مهمّی برمی خوریم که در کلیت خود خبر از غلبه ی زبانی ایرانیان، نه تنها در سرزمین های اصلی ایران، بلکه در شهرهای عمده ی سرزمین های عربی دارد، از جمله، اصمعی راوی و نویسنده ی بزرگ عرب، گوید: «از مسایلی که باعث ناراحتی می گردد، این است که مردمان در شهرهای عربی به فارسی سخن می گویند.» (عیون الاخبار، جلد ۱، ص ۲۹۶).

این غلبه ی زبانی که ما از آن سخن می گوئیم، مربوط به سده های ۳ و ۲ هجری است. یعنی زمانی که هنوز فارسی به عنوان زبان رسمی معنا و مفهومی نداشت. نه شعری به زبان فارسی سروده می شد و نه کتابی به فارسی تألیف می گردید، این مطلب در منابع دیگری هم روایت شده، از جمله قاضی تنوخی در مجلات «نشوارالمحاضرة» حکایت های فراوانی دارد که مردمان عادی در گوشه و کنار شهرهای حجاز و ترکیه و غیره، در ۲ قرن نخست هجری مکالمات روزمره ی خود را به فارسی بیان می کردند و این دوره، دوره ی شکوه زبان عربی بوده است و این مطلب از این حیث بسیار قابل توجه می باشد.

۷- غلبه ی فکر، اندیشه، روح و خیال ایرانی در ادب عربی

ایرانیان با ادامه ی جریان حکومت های عربی و گسترده گی جهان اسلام، خود را ناگزیر از یادگیری زبان عربی دیدند. ایشان با سرعتی غیرقابل باور، این زبان را در سرحد کمال آموختند و در آن به درجه ای از مهارت رسیدند که حتی خود عرب ها از آن بی بهره بود. آن ها به ضرورت، شعر و نثر خود را به این زبان سرودند. این شاعران ایرانی الاصل اگرچه در پاره ای موارد ظاهری و عرضی، از قبیل وزن و قافیه، مطالبی را از شعر عربی گرفتند، ولی در اندیشه و خیال و ذوق، همچنان اسلوب های فارسی را ادامه دادند. قصیده ی داستانی و توصیفی بسیار بلند «قریمی»، شاعر ایرانی، در وصف بغداد و گرفتاری آن در ایام جنگ میان امین و مأمون با مطلع:

قالوا: ولم یلعب الزمان ببغدا
دو تغیر به غوابرها؟! 

در جای جای خود، حکایت از روح و سلیقه ی ادبی ایرانی دارد. و این طرز سرودن اشعار هرگز در قاموس عرب و شعر و ادب او وجود نداشت. (تاریخ طبری، جلد ۱۰، ص ۱۷۶)

از سوی دیگر، ایرانیان مسلمان شده، در سرودن اشعار خود، هیچ گاه به شیوه ی اعراب جاهلی شعر نسرودند، بلکه آنها مطابق ذوق مألوف خود، اقدام به سرودن انواع شعر به زبان عربی نمودند. به عنوان مثال، عباس بن احنف که در محیط

خراسان رشد و نمو کرده بود، اشعار عاشقانه ی خود را با روح و ذوق ایرانی و مطابق فرهنگ مردم ایران می سرود. همینطور، ابونواس اهوازی خمریات خود را با فرهنگ و رسوم ایران عجین می کرد و تفاوت زیادی در خمریات او و خمریات طرفه، شاعر دوره ی جاهلی عرب، قابل ملاحظه است. همچنین، اشعار عاشقانه ی «عبّاس بن احنف» با اشعار عاشقانه ی امرئ القیس جاهلی بسیار متفاوت هستند.

جاحظ در این رابطه سخن جالبی دارد که سخن ما را تأیید می کند. او می گوید: «تفاوت بسیار زیادی میان اشعار وصفی امرئ القیس عربی با اشعار وصفی علی بن جهم، شاعر ایرانی الاصل، وجود دارد. (محاضرات الادباء، جلد ۲، ص ۶۸) همچنین، نگاهی گذرا به حکمت های فارسی وارد شده به عربی و یاسخنان حکیمانه ای که ایرانیان عربی نویس از قبیل ابن مقفع گفته اند، و یا ملاحظه ی سبک و ساختار داستان پردازی های کتاب «هزارویکشب عربی» و کلیله و دمنه ی عربی و مقامات عربی گوناگون، از مقامات بدیع الزمان همدانی گرفته تامقامات حریری، همه و همه حکایت از این دارند که این آثار هرگز نمی توانسته اند برخاسته از طبع و سرشت یک عرب باشند، بلکه اینها چیزهایی هستند که عرب هرگز نه آنها را داشت و نه آنها را می شناخت .

غلبه ی فکر و اندیشه و روح و خیال ایرانی تنها در آثار عربی سرایان و عربی نویسان ایرانی تبار جریان نداشت، بلکه اعرابی که به طریقی با زبان و فرهنگ ایرانی آشنا می شدند، نیز مغلوب این طرز فکر و اندیشه می شدند و آن را به عنوان یک ویژگی برتر در شعر و نثر خود به کار می گرفتند. با ظهور و پیدایش اسلام در ایران، این تنها شاعران و نویسندگان ایرانی نبودند که یک طرفه روی به یادگیری زبان عربی بیاورند، بلکه در مقابل این جریان، شاعران و نویسندگان عرب فراوانی هم اقدام به فراگیری زبان و ادب فارسی متداول در آن عصر و زمان نمودند. چرا که این شاعران و نویسندگان عرب از طریق مترجمان بزرگ ایرانی، شیفته ی فرهنگ، رسوم، طرز تفکر و اندیشه ی ایرانیان شدند و از همه مهمتر، مضامین و محتوای سروده های ایرانیان را سخت پسندیدند و شیفته ی فراگیری بیشتر و دقیق تر آن شدند. لازمه ی این کار آن بود که خود مستقیماً

زبان و ادب فارسی را بیاموزند، تا از ارزش های آن بهره ی بیشتری نصیب خود سازند. متون ادبی و تاریخی عربی، از اعراب شاعر یا نویسنده ای نام می برد که به این کار روی آورده اند و به دنبال فراگیری زبان و فرهنگ فارسی و استفاده از اسلوب و مضامین موجود در آن، و به کارگیری آنها در شعر و نثر خود، رونق و شکوه خاصی به آن بخشیده اند. رونق و شکوهی که بنا به اعتراف پژوهندگان قدیم و جدید عرب، مرهون زبان و ادب فارسی بوده، از جمله ی این افراد « کلثوم بن عمرو بن ایوب عتابی تغلبی»، شاعر بزرگ عرب در عصر عباسی بوده که زبان فارسی را خوب آموخته و کتابخانه های مرو و نیشابور و غیره را دیده و به زبان فارسی کاملاً مسلط بوده و آنگاه با استفاده از آثار شعری و نثری ایرانیان، به عربی شعر سروده و تحوّل بزرگ در به کارگیری مضامین و انواع جدید ادبی، در ادب و شعر عربی ایجاد کرده است. (تاریخ بغداد، ابن طیفور، جلد ۶، ص ۱۵۸-۱۵۷)

عتابی حتّی در نثر خود، عبارات حکیمانه ای دارد که عموماً تحت تأثیر سخنان حکیمانه ی ایرانیان قبل از اسلام می باشد، نمونه های زیبای شعر و نثر او در آغانی و کتب ادبی دیگر موجود است (آغانی جلد ۱۲، ص ۲).

آری، خود اعراب نیز، با گذشت زمان شعر و نثر خود را از حیث مضامین و محتوا و نحوه ی بیان و اندیشه، مغلوب فکر و فرهنگ و اندیشه ی ایرانیان ساختند، عتابی و امثال او بهترین دلیل این ادعا هستند.

۱- غلبه ی رسوم و سنن ایرانی در دستگاه های حکومتی عرب و تقلید حکام و خلفا و امرای عرب از آن ها

همزمان با سلطه ی اعراب بر مناطق بزرگی از ایران، بسیار طبیعی بود که آنها در عرصه ها و زمینه های گوناگون با رسوم، فرهنگ و آداب ایرانیان آشنا شوند. در این میان، حکام و خلفای عرب به دلیل محوریتی که بر جهان پیرامون و تحت سلطه ی خود داشتند، خیلی زودتر از دیگران با مظاهر فرهنگی و حکومتی ایران قبل از اسلام آشنا شدند و مطالب فراوانی در باب آن شنیدند و یا به چشم خود دیدند. این حاکمان عموماً تحت تأثیر شکوه و عظمت شاهان و سلاطین ایرانی قرار گرفتند و سعی نمودند، اگر نه در همه ی زمینه ها، بلکه در مواردی

به آنها تأسی نمایند. نخستین اقدامات در ساختن کاخ ها و قصرها نمودارگردید و این جریان از دوره ی اموی آغاز شد. لذا دسته ای از خلفا و حکام عرب از همان شروع دوره ی اموی به تقلید از سلاطین ایرانی، ساختن کاخ های حکومتی یا تفریحی را پیشه ی خود ساختند. این حرکت کم کم جنبه های گسترده تری به خود گرفت و در ابتدای دوره ی عباسی، کاررابه جایی رساند که حکام و خلفای عباسی در همه ی زمینه ها به تقلید از شاهان و وزیران ایران قبل از اسلام پرداختند. آنها در این امر به هیچ وجه پنهان کاری نمی کردند.

کاخ های خلفا و حکام عباسی شاهد و گواه بسیار خوبی بر این ادعا هستند. گذشته از آن، همانطور که اشاره شد، این جریان در همه ی جنبه های زندگی روزمره ی آنها نمود پیدا کرد، از جمله در نحوه ی نشست و برخاست، پوشش، خوراک، تفریحات، شکار، مسایل دیوانی و غیره. مهدی عباسی و حکایات مربوط به زندگی، رفتار و سلوک او، همه و همه حکایت از تقلیدهای فراوان او از آداب و رسوم شاهان ایرانی دارد.

در آثار مسعودی، ابوالفرج اصفهانی و جاحظ گزارش های جالبی در این باره وجود دارد که همه و همه، حکایت از غلبه ی فرهنگ ایرانی در باب خلفا و حکام عباسی، از جمله مهدی عباسی و دیگران دارد، به عنوان مثال، صاحب اغانی، از توجه بیش از حد مهدی عباسی به زنان آوازخوان و موسیقی و موسیقی دانان سخن به میان آورده است (اغانی، جلد ۵، ص ۵؛ تاریخ طبری، جلد ۱۰، ص ۶؛ البیان والتبیین، جلد ۳، ص ۱۰۸؛ اخلاق الملوک، ص ۳)

طبری درباره ی زندگی و نحوه ی رفتار «محمد امین» گزارش بسیار جالب توجهی دارد. این گزارش از این حیث جالب توجه می باشد که محمد امین به عنوان یک حاکم مشهور دوره ی عباسی، با وجود آنکه ادعای عربیت و عربی خواهی می کند و خود را در مقابل مأمون، حافظ قدرت و شوکت اعراب می داند. آری، او با همه ی این ادعاها، در نحوه ی فکر، رفتار، زندگی و سلوک، کاملاً مغلوب فرهنگ و رسوم شاهان ایران می نماید و این مطلب، از گزارش های طبری به خوبی برمی آید. طبری می گوید: آنگاه که محمد امین به حکومت رسید، دستور داد دربارش را آکنده از غلامان و کنیزان نمایند و مأموران به اطراف

و اکناف کشور بروند و خوانندگان و نوازندگان را به دربار او بیاورند. وی برای آنها حقوق ویژه ای قرار داد. همچنین دستور داد کاخ هایی برای مجالس لهو و لعب بسازند و مسایلی از این قبیل (تاریخ طبری، جلد ۵، ۲۵۶؛ و تاریخ این طیفور، جلد ۱، ص ۳۲۰).

اینکه محمد امین دستور می دهد تا نوازندگان و خوانندگان را از گوشه و کنار به دربار او بیاورند، بی تردید با تأسی از رفتار و دستور بهرام گور است، چرا که او اولین امیر ایرانی بود که دستور داد تا به جهت شادی مردم، خوانندگان و نوازندگان از هند به ایران بیایند. حمزه ی اصفهانی در کتاب خود این مطلب را توضیح داده است .

ما از این نمونه ها در زندگی و رفتار خلفا و حاکمان عرب، به ویژه در دوره ی عباسی فراوان مشاهده می کنیم و اگر نگاهی سطحی و گذرا به کتاب هایی چون آغانی ابوالفرج، الحیوان جاحظ، تاریخ مسعودی، زُهرالآداب و امثال آن داشته باشیم، به عمق تقلید و به عبارت دیگر، مغلوب فرهنگ ایران واقع شدن، افراد مختلف از سطوح مختلف حکومتی در عصر عباسی پی خواهیم برد. از جمله توسعه ی مجالس شراب و لهو و لعب، گسترش قمارخانه ها و خمارخانه ها و وصف مجالس شراب (آغانی، جلد ۱۷، ص ۲۴). میل گسترده به غنا و موسیقی و آواز (آغانی، جلد ۷، ص ۲۵) گسترش بازی نرد و شطرنج (مسعودی، جلد ۲، ص ۴۰۶) توجه به تربیت حیوانات و بازی با خروس و سگ (حیوان، جلد ۵، ص ۱۱۵).

توجه و علاقه ی فراوان به نقاشی و کنده کاری روی ظروف و جام های شراب (زُهرالآداب، جلد ۳، ص ۳۶) گسترش مجالس رقص و هنر رقص در میان مردان و زنان و دختران و پیدایی استادان بزرگی از قبیل اسحاق و ابراهیم موصلی در این هنر (آغانی، جلد ۵) توسعه ی پارک ها و باغ های گل و بوستان ها به جهت حضور و تفریح در آن ها، توجه به پرورش گل و اقسام آن، (آغانی جلد ۱۲، ص ۱۳۰)

اینها همه نمونه هایی از شیوه زندگی حکام و امیران و خواص عرب در دوره های مختلف، به ویژه در عصر عباسی بوده که همه ی این رفتارها، در نتیجه ی تقلید

آن ها از فرهنگ و رسوم ایرانیان، به ویژه سلاطین و امرای ایرانی بوده، تا از این طریق بتوانند خودشان را به عنوان سلاطین و امیرانی برابر با آن ها معرفی نمایند.

۹- بزرگان و عوامل غلبه ی فرهنگی ایرانیان در قرون اولیه هجری

در این میان ایرانیان روشنفکر، از هر صنف و طبقه، با گفته ها و نوشته ها و سروده های خود سهم بزرگی در پیشبرد مسیر حرکت فرهنگی ایران و غلبه ی آن بر قوم مهاجم بازی کردند. از این انسان های بزرگ، آن گروه که ناشناخته مانده اند، بسیار بیشتر از گروهی هستند که اسمی یا اثری از آن ها برجای مانده است، اما از میان آن ها که نامی یا اثری از آن ها برجای مانده، می توان از خاندان و افرادی چون خاندان اسماعیل بن یسارنسیایی در عصر اموی، بشار در عصر عباسی، ابن مقفع، ابومسلم خراسانی، افشین، عبدا... بن طاهر فارسی، دیک الجن شاعر علان شعوبی، خریمی شاعر، متوگلی شاعر، سعید بن حمید بختگان، هیثم بن عدی، سهل بن هارون صاحب بیت الحکمه، ابوعبیده معمر بن مثنی، ابونواس اهوازی، فضل بن سهل وزیر، حسن بن سهل وزیر، عمرو بن سعده، خاندان برمکی، زیاد الاعجم و گروه بسیاری که ا بن ندیم در «الفهرست» از آنها و آثار ارزشمند فرهنگی آن ها بارها نام می برد، یاد کرد.

(الفهرست، صفحات ۱۳۲، ۱۰۰، ۹۹، ۵۴، ۴۲ و غیره؛ الشعروالشعراء، ابن قتیبه)

۱۰- غلبه ی رسوم و عادات و آداب و سنن ایرانی

به گواه تاریخ و مستندات مکتوب، اعراب حاکم بر ایران و عموم مردم عادی عرب، با گذشت زمان، در موارد بسیاری مجذوب و مغلوب رسوم و سنت ها و عادات ایرانیان شدند و به تبع آن، در این قبیل موارد، یا به کلی دست از رسوم و سنت های قبلی خود کشیدند، یا نسبت به آن ها بی اعتنا شدند. در این قسمت سعی بر آن است با ذکر نمونه هایی، مواردی از این قبیل را روشن نماییم.

ما در گزارش های تاریخی مربوط به دوره های مختلف حکومت اعراب بر ایران و از جمله حکومت امویان، به موارد بسیار جالبی برخورد می کنیم. مواردی که در کلیت خود ادعای ما را در زمینه ی غلبه ی فرهنگی ایرانیان در همان

نخستین سده ی هجری تأیید می نمایند. از جمله ی این گزارش ها، حکایتی است که ابن خلدون در باب حجّاج، حاکم اموی، بیان می کند. ابن خلدون می گوید: « روزی حجّاج به مناسبت ختنه ی یکی از پسرانش، ولیمه ای باشکوه داد. در این مجلس پاره ای از دهقانان ایرانی حضور داشتند. حجّاج یکی از آنها را احضار کرد و از او خواست تا او را از نحوه ی ولیمه دادن پارسیان مطلع سازد. دهقان در پاسخ حجّاج به توصیف یکی از مهمانی ها و ولیمه دادن های مرزبانان ایرانی پرداخت، به گونه ای که مایه ی شگفتی و تعجب و حسادت حجّاج شد.» (ابن خلدون، جلد ۱، ص ۱۴۵)

۱۱ - رنگ باختن رسوم و سنت های اعراب

رنگ باختن آداب و رسوم عرب درمقابل رسوم و سنت های جذّاب ایرانی، از اواسط حکومت اموی شتاب بیشتری به خود می گیرد. چون نوبت حکومت به عبّاسیان می رسد، سرعت غیر قابل تصوّری می یابد و تا جایی پیش می رود که همه چیز حکام و امرا و بزرگان عبّاسی رنگ و بوی ایرانی به خود می گیرد. از جمله اینکه عبّاسیان، نوروز را همچون عید قربان، عید ملّی و رسمی و بزرگ خود می دانند و آن را جشن می گیرند. آنان همچون ایرانیان در عید نوروز به دید و بازدید و دادن هدایا اقدام می کردند و به مردم بار عام می دادند و شاعران رابه سرودن اشعار نوروزی فرامی خواندند. همچنین، عبّاسیان در خوراک و شراب و لباس خویش چون ایرانیان عمل می کردند. پوشیدن لباس های گوناگون و رنگارنگ ایرانی و به سر نهادن کلاه های کوتاه و بلند ایرانی از جمله عادات معمول و مرسوم آن ها می گردد. در دوره ی عبّاسی طبقات مختلف اجتماعی در سطوح مختلف حکومتی و غیره به رسم ایرانیان باستان، لباس های ویژه و مشخصی می پوشیدند. لباس هایی که از طریق آن ها شغل و موقعیت آن ها شناخته می شد. حتی شاعران نیز لباس مخصوص به خود داشتند، جاحظ در این رابطه مطالب فراوانی را مطرح می کند. او از گونه ای لباس ایرانی به نام «بازیکند» نام می برد که بزرگان دولت عبّاسی آن را می پوشیدند. (البیان والتبیین، جلد ۳، ص ۶۵ به بعد)

اگر اعراب در جشن ها و مهمانی های خود، شتر را به عنوان هدیه تقدیم می کردند، این رسم کاملاً عربی از اواسط دوره ی اموی به بعد، به ویژه از ابتدای دوره ی عباسی رنگ می بازو و جای خود را به رسوم ایرانی می دهد. آن ها نیز مانند ایرانیان از بخشش لباس، پارچه، پول، زمین، آبادی، اسب، باز و امثال آن ها برای دادن هدایا استفاده می کنند، هدایایی که مخصوص رسوم ایرانی بود و در قاموس اعراب جایی نداشت. ابن خلدون از جمله ی کسانی است که به این مطالب تصریح نموده است. (ابن خلدون، جلد ۱، ص ۳۶)

تمسک به رسوم و سنن ایرانی، ویژه ی عباسیان و اعراب عراق و جزیره نبود. این سنت ها و رسوم حتی در سرزمین های دور دست عربی مورد توجه و تقلید قرار گرفتند. ابوالفرج اصفهانی صاحب الاغانی در باب تمسک اعراب شام به رسوم و آداب ایرانی مطالب بسیار جالب توجهی دارد. او می گوید: «روزی شاعری بادیه نشین به نام «ناهض بن توبه» وارد شهر حلب می شود و شاهد مراسم یک عروسی می گردد. این شاعر بیابان نشین عرب از دیدن آن همه تنوع در لباس ها و رنگ های آن ها و از دیدن آن همه آلات ساز و آواز و موسیقی ایرانی در آن جا شگفت زده و حیران می شود. به گونه ای که حاضران در جلسه پی به غفلت و بی خبری او از مسایل روز می برند و به او می خندند و او را مسخره می کنند (اغانی، جلد ۱۲، ص ۳۶).

تفصیل این قصه در اغانی آمده است. نکته قابل توجه این داستان آن است که ماجرا در حلب اتفاق افتاده. جایی که از ایران و حتی از مرکز حکومت عباسیان فاصله ی نسبتاً زیادی داشته. این امر نفوذ فرهنگ و رسوم ایرانی تا عمق سرزمین های عربی را نشان می دهد، اما اگر این شاعر بادیه نشین و سفر نکرده، شاهد چنین مراسمی در بغداد یا نیشابور و مرو و سمرقند و بخارا بود، چه می کرد، قطعاً دیوانه می شد و گمان می کرد که عصر کسراها را ملاحظه می کند نه دوره ی حکام عباسی را. این قبیل حکایات، در بطن خود خبر از غلبه ی فرهنگی ایرانیان در این دوره ها دارد. غلبه ای که مرزهای جغرافیایی ایران و حکومت عباسی را پشت سر نهاده و به اقصای سرزمین های دور دست عربی و غیر عربی رسیده

است. نمونه هایی از این قبیل فراوان است. ما در این قسمت به بیان نمونه ای کوتاه اکتفا کردیم .

۱۲- علل شروع حرکت های فرهنگی ایرانیان و توجه بیش از حد آنها به این حرکت ها

بسیار طبیعی است اگر کسی از دلیل توجه بیش از حد ایرانیان به مسایل فرهنگی خود به دنبال آغاز حکومت اعراب سؤال کند، و البته چنین سؤالی پاسخ منطقی و درستی راهم می طلبد. آنچه ایرانیان را در دوره های اموی و عباسی به پیشبرد اهداف خود از طریق حرکت های فرهنگی و علمی واداشت. علاوه بر شرایط خاص زمانی، به نحوه ی حکومت و برخورد و طرز نگاه اعراب نیز مرتبط بود. این قسم اخیر همان چیزی بود که حساسیت زیادی را ایجاد کرد و این قبیل حرکت ها را شتاب فراوان بخشید. آری، نگاه و رفتار نادرست و عموماً تبعیض آمیز و غیر انسانی حاکمان و مهاجمان عرب و تحقیر ملت ایران، مردم و روشنفکران ایرانی را متوجه مسئولیت خطیری نمود. آنها با بررسی شرایط موجود، تنها راه ثمربخش را شروع فعالیت ها و حرکات علمی و فرهنگی دیدند. راهی که به درستی انتخاب شد و خیلی زود نتیجه های غیر قابل انتظاری به بارآورد. رفتار نادرست حاکمان عرب تقریباً از همان ابتدای فتح شروع شد، اگر چه درسال های نخست کم رنگ و غیرقابل توجه بود، اما بعد از گذشت فقط چند سال، این رفتار نادرست جنبه های گوناگون و بسیار زشتی به خود گرفت. ابن ابی الحدید گزارشی دارد که نشان می دهد اعراب از همان زمان خلفای راشدین رفتار نادرست خود را نسبت به ایرانیان بروز دادند. او در این گزارش، از علی (ع) و پیشنهادی که به او می شود، سخن می گوید. او می گوید: علی (ع) در مقابل پیشنهاد اشراف و بزرگان عرب که از او می خواهند همانند خلفای سلف با ایرانیان رفتارهای غیر انسانی داشته باشد، ضمن مخالفت شدید با این پیشنهاد، در پاسخ به آن ستمگران می فرماید: «تأمرونی أن أطلب النصر بالجور فإيمن وليت عليه.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، ص ۱۸۲).

این عبارت امام علی (ع) نشان می دهد که دیگر خلفا از رفتار نادرست نسبت به ایرانیان ناراحت نمی شده اند، بلکه در مواردی، نه چندان اندک، خود نیز مرتکب آن می شده اند.

کاش وضع به همان صورت ختم می شد و به همان صورت که در عصر پاره ای از خلفای راشدین بود، باقی می ماند، ولی اینگونه نشد و چون نوبت به حکومت امویان رسید، رفتارهای اهانت آمیز علیه ایرانیان شدت و حدت بسیار زیادی به خود گرفت. به عنوان نمونه، معاویه در جایی از زیاد شدن عجم ها و اینکه این افزایش تعداد ممکن است باعث مزاحمت آن ها نسبت به عرب بشود، اظهار ناراحتی می کند و چاره ی کار رادرکشتن نیمی از آن ها و به اعمال شاقه واداشتن نیمی دیگر از آن ها می بیند (العقدالفرید، جلد ۲، ص ۹۰).

حاکم دیگری حکم به عدم ورود عجم (ایرانیان) به کوفه می دهد. (العقدالفرید، جلد ۱، ص ۲۰۷) و حاکم دیگری دستور جدا کردن زن عرب از شوهر ایرانی خود را می دهد و مجازات او را زدن ۱۰۰ تازیانه و تراشیدن سر و ریش و ابروان آن مرد ایرانی قرار می دهد. (اغانی، جلد ۱۴، ص ۱۵۰)

در جایی دیگر می خوانیم که هرگاه عربی در بازار خرید می کرد، به محض دیدن یک عجم بارخود را بردوش او می نهاد و آن عجم ملزم به بردن آن بار بود. این امر به شکل عادی و روزمره درآمد بود و هیچ کس نمی توانست به آن اعتراض کند و بازمی خوانیم هرگاه عجمی سواره بود و عربی پیاده، لازم بود آن عجم از اسب پایین بیاید تا آن عرب بر مرکب آن عجم سوار گردد (محاضرات الادباء، جلد ۱، ص ۲۲۰).

در جای دیگری می خوانیم که اعراب مردم ایران را با عناوین زشت و نامناسبی مخاطب می ساختند. عناوینی از قبیل موالی، مولی، طلیق، هجین، لعین، ابناء و امثال آن، از جمله ی عناوینی بود ند که اعراب حاکم به ایرانیان اطلاق می نمودند (عیون الاخبار، جلد ۲، ص ۶۱).

آری، این ها همه رفتارهایی نامناسب بودند که ایرانیان آزاده را به حرکت و مقابله، به هر شکل ممکن، وامی داشت، چراکه آنها به خوبی دریافته بودند که این گونه رفتار ها، هرگز نمی تواند با روح احکام نورانی دین مبین اسلام ارتباطی

داشته باشد. لذا ایرانیان خیلی زودتر از آنچه اعراب تصور می کردند، حساب اعراب حاکم را از احکام و دین اسلام جدا نمودند و برای مقابله با آن ها از هر طریق ممکن، به ویژه از راه های فرهنگی، اقدام نمودند. شاید پاگرفتن حرکات بزرگی چون شعوبیه عمده ترین علتش همین رفتارها بود و این حرکت، یعنی نهضت شعوبیه در کلیت خود یک حرکت فرهنگی و عمیق بود که توانست نفوذ عمیقی در لایه های اجتماعی مردم ایران برجای نهد و گروه ها و جماعات زیادی از توده های مردم را با خود همراه سازد. نکته ی بسیار مهم و جالب توجه در نهضت شعوبیه و دیگر نهضت های مقاومت ایرانیان، این بود که آن ها برعکس اعراب اموی، با دید قبیله ای و عشیره ای به مسایل پیرامون خود نگاه نمی کردند، بلکه آن ها نگاه ملی به قضایا و مسایل اطراف خود داشتند، به گونه ای که کشته شدن یک عالم دینی ایرانی الاصل، همانند سعید بن جبیر، به دست حجاج، همان اندازه طرفداران این نهضت و عموم مردم ایران را خشمگین می کرد که اهانت یک عرب بادیه نشین به یک شهروند عادی ایرانی در بازارهای این یا آن شهر. (وفیات لاعیان، ابن خلکان، جلد ۲، ص ۴۰۸)؛ (مقدمه ی ابن خلدون، ص ۸۸).

در حقیقت، ایرانیان با نهضت های مقاومت خود، در مقابل این رفتارهای نادرست حکام عرب یک عکس العمل ملی و هماهنگ از خود به نمایش می گذاشتند، زیرا آنها برعکس اعراب، ملتی متمدن و برخوردار از سابقه ی حکومتی و فرهنگی بودند و به عنوان یک ملت اصیل و با سابقه کاملاً شناخته شده بودند. در واقع، ایرانیان یک قبیله ی کوچک و گمنام در بادیه های جزیره العرب نبودند. از نظر ما، این یک مقابله ی فرهنگی تمام عیار است، هر چند بار سیاسی و اجتماعی آن هم زیاد بود، اما در نگاه اول، یک مقابله ی فرهنگی به حساب می آید. مقابله ای نشأت گرفته از یک فرهنگ کهن و ریشه دار، مقابله ای به دور از هر نوع رنگ و بوی فردی یا قبیله ای و عشیره ای، یک مقابله ی ملی و هماهنگ. و درست به همین دلیل، پیروزی آن سریع و به دور از انتظار بود. به عنوان نمونه ی دیگری از این نحوه ی مقابله، می توانیم به سروده های شاعران ایرانی الاصل استناد کنیم. آنها نیز در اشعار خود، همیشه به عنصر ایرانی بودن توجه داشته اند

و هرگز سخن از فرد یا قبیله ای به میان نیاورده اند. از جمله ی این شاعران آزادی خواه، اسماعیل بن یسارنسایی بوده که در جای جای اشعار خود، توجه به ایران و ایرانی بودن و منافع ملی ایرانیان را در نظر داشته و هرگز به فرد خاص یا منطقه ی خاصی توجه نشان نمی داده، از جمله می گوید:

أصلی کریم، ومجدی لایقا س به ولی لسان کحدالسيف مسموم

(اغانی، جلد ۴، ص ۱۲۰)

۱۳- حرکت های فرهنگی و علمی و مواجه شدن با تهمت «زندقه»

زندیق یا زندقه از اصطلاحاتی است که به کارگیری آن از اواسط دوره ی اموی و خصوصاً با شروع دوره ی حکومت عباسی رایج می گردد. متهمان به زندقه در دوره ی اموی خیلی کمتر از متهمان به آن در دوره ی عباسی بودند. از اواخر دوره ی اموی و شروع حکومت عباسی، این واژه بیشتر در باب ایرانیان مخالف به کاربرده می شد و استفاده از آن به عنوان یک حربه ی کارساز در مقابله با آزادی خواهان و آزاد اندیشان و وطن دوستان مدافع منافع و ارزش های ملی و اسلامی و انسانی خویش روز به روز استعمال بیشتری پیدا می کرد. گروه های زیادی از روشنفکران ایرانی در همان دهه های نخست حکومت عباسی به این اتهام گرفتار شدند و به مجازات های سختی رسیدند.

احمد امین در صخی الاسلام، عقیده دارد چون ایرانیان با روی کار آمدن حکومت عباسی اهداف قیام های ایرانی را عموماً بر باد رفته دیدند و چون دیدند تنها یک جابه جایی در حکومت و حکومت گران پیش آمده و حکومت جدید هم اجازه ی برپایی یک حکومت ایرانی با هویت ایرانی و زبان ملی را به آنها نمی دهد، بر آن شدند تا به جریان مقاومت خود ادامه دهند. ایرانیان در راستای چنین بینشی، دست به یک سری اقدامات فرهنگی زدند. از جمله اینکه به گذشته ی درخشان و باشکوه خود پرداختند. اقدامی که حس استقلال طلبی و میهن پرستی را در مردم عادی زنده می کرد و به آن هیجان می بخشید. بی تردید، چنین حرکتی نمی توانست از سوی حاکمان تازه به قدرت رسیده ی عباسی نادیده گرفته شود. لذا، حاکمان عباسی نیز برای مقابله با این حرکت بنیان کن، چاره اندیشی نمودند. از این رو، زدن اتهام زندقه به بانیان و عناصر اصلی این حرکت رابطه تری

راه چاره دیدند. اتهامی که با کمک آن می توانستند افراد زیادی را به چوبه ی دار آویزان کنند و یا حتی بسوزانند و البته آنها چنین کردند. حتی نظر به اوج یابی و رشد روزافزون خیزش ها و حرکت های آزادی خواهانه و مبارزه جویانه ی ایرانیان، حکام عباسی از جمله هادی عباسی، دستور داد اداره ی مخصوصی برای مقابله با زندقه تشکیل گردد، تا این اداره، پیوسته و به صورت سازمان داده شده، علیه افراد متهم وارد عمل شود و به تعقیب و دستگیری و مجازات آنها بپردازد. اداره ای که ریاست آن در ابتدا به عهده ی شخصی به نام عبدالجبار بود و بعدها ریاست آن به «عمرالکلواذی» رسید. (تاریخ طبری، جلد ۱۰، ص ۹؛ اغانی، جلد ۳، ص ۷۳ و ۷۲).

با بررسی دقیق تر پرونده ی تاریخی زندقه و متهمان به آن، روشن می گردد که اکثر متهمان ایرانیان آزادی خواه، استقلال طلب و مخالف سلطه ی حکام عرب، از هر نوع آن، بودند. آزادی خواهانی که عموماً هیچ گاه عنادی با احکام نورانی اسلام نداشتند، بلکه فقط از طریق فرهنگی و علمی مخالفت خود را با زورگویان عباسی اعلام می کردند و با آنها از در مخالفت درمی آمدند و حاکمان عباسی چون در مقابله با این افراد، از لحاظ علمی و فرهنگی و فکری، درمانده می شدند، ناچار با زدن این اتهام به آنها سعی می کردند خیلی راحت خود را از دست آن ها خلاص کنند. طبری، در ذیل حوادث سال ۱۶۹ هجری، داستانی در باب دلیل کشته شدن یکی دو نفر از این افراد متهم به زندقه بیان می کند. این روایت در عمق خود، مطالبی نهفته دارد که دیدگاه ما را در باب سیاسی بودن این اتهامات تأیید می کند. ظاهراً آن طور که طبری روایت نموده، علت بر دارشدن «یزدان بن باذان و علی بن یقطین» گفتن یک عبارت به ظاهر کفرآلود در باب طواف حاجیان برگردکعبه بوده است، اما به نظر نمی رسد صرف گفتن چنین عبارتی، آن هم بدون مقدمه، موجب چنین اتهامی گردد و از همه مهمتر، منجر به قتل این فرد شود، بلکه به نظر می رسد که پشت سر این اتهام قصه ها و ماجراهای دور و دراز دیگری بوده است که گفتن این عبارت، حکم روشن کردن کبریت در زیر انبار باروت را داشته است. (تاریخ طبری، جلد ۱۰، ص ۲۳)

نگاهی به عناوین و اسامی متهمان به زندقه در این دوره ها و بررسی سوابق فکری و عملی آنها نشان می دهد که عموماً این افراد، از حقیقت و مدلول این اتهام مبرا بوده اند و بیشتر، اتهام آنها ناشی از دلایل سیاسی بوده و دلایل شرعی و دینی در باب آنها یا اصلاً وجود نداشته و یا بسیار کم رنگ بوده است. درمیان این افراد می توان از افرادی چون ابن مقفع، حماد عجمی، حماد اوبه، حماد بن زبرقان، شیارین برد، یونس ابن ابی فروه، مطیع بن ایاس، عبدالکریم بن ابی العرجاء، صالح بن عبدالقدوس، علی بن خلیل بن مناذی، فضل بن ربیع، محمد بن زیاد، افشین، بابک، یزدان بن باذان، علی بن یقطین و گروه دیگری نام برد. همانطور که در ابتدا یادآور شدیم، بررسی سابقه ی فکری، اعتقادی و فرهنگی این افراد و آثار برجای مانده از آنها نشان می دهد که این جماعات، عموماً زندگی به معنای مورد نظر نبوده اند، بلکه اینها بیشتر مخالفان سیاسی و افرادی آزادی خواه و استقلال طلب بوده اند.

۱۴- تلاش هایی که سرانجام به ثمر نشست

شکوه و عظمت فرهنگ ایرانی، توان مندی های فردی و جمعی این ملت عظیم و ریشه دار، تلاش یک پارچه ی روشنفکران ایرانی، اعم از شاعر و نویسنده و خطیب، و حمایت عمومی مردم از آن ها، درطول مبارزه ی فرهنگی آن ها علیه اعراب اموی، سرانجام به ثمر نشست و منجر به پیروزی های قابل توجهی برای ایرانیان گردید. این تلاش ها و مبارزه ها کار رابه جایی رسانید که کم کم گروه های زیادی از افراد قوم غالب، خود را از حیث فرهنگی و سیاسی و اجتماعی مغلوب احساس کردند و بعضاً برای اینکه نزد مردم ایران مقبولیتی پیدا کنند یا حداقل از محاکمه در امان بمانند، علیه هم نوع های عرب خود، زبان به اعتراض و بدگویی گشودند. به عنوان مثال، ابراهیم امام، یکی از بزرگان دعوت عباسی، خطاب به ابومسلم خراسانی می گوید: «صاحب هرزبانی را که در خراسان به عربی گشوده می شود، بکش و از عرب در آن دیار احدی را باقی نگذار.» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، جلد ۱، ص ۳۰۹).

در موضعی دیگر افراد و قبایل عرب و حاکم در ایران برای زنده ماندن و بقای خود، مسابقه‌ی خفت باری را شروع می‌کنند و در پیوستن به جنبش‌های ضد اموی ایرانیان بایکدیگر به مسابقه و رقابت می‌پردازند. (تاریخ طبری، جلد ۹، ص ۹۷).

در جایی دیگر، خطیبی از میان قبایل عرب حاکم بر خراسان، با خطبه‌های آتشین خود ایرانیان را علیه اعراب اموی می‌شوراند. او در خطبه‌های خود از زشتی‌ها و کاستی‌ها و ظلم و ستم اعراب اموی پرده برمی‌دارد و از ملت ایران و اصالت و سابقه‌ی تمدنی آنها فراوان سخن به زبان می‌آورد، این فرد «قحطبه طائی» بود. و خطبه‌های او علیه عرب در خراسان نمونه‌ی بارزی از مغلوب واقع شدن اعراب در اقصا نقاط ایران دارد (تاریخ طبری، جلد ۹، ص ۱۰۶)

نتیجه

به عنوان نتیجه‌ی بحث می‌توان گفت که ایرانیان دین اسلام را پذیرفتند و خود در مدتی کوتاه به ترویج دین و قرآن پرداختند و آنگاه با تکیه بر اصالت‌های فرهنگی و تاریخ کهن خویش و با تکیه بر آموزه‌های دینی جدید، در برابر اقوام مهاجم به مقابله‌ی فرهنگی بسیار گسترده‌ای دست زدند. سرانجام این رویارویی، غلبه‌ی فرهنگی ایرانیان را نسبت به قوم مهاجم در سده‌های نخستین هجری فراهم آورد و برگ‌های زرین دیگری به فرهنگ و تمدن ایرانی افزود.

یادداشت‌ها

- ۱- اصفهانی، ابوالفرج، اغانی، چاپ دارالکتب، قاهره، بی تا.
- ۲- ابوعلی احمدبن محمد مسکویه، تجارب الامم، تحقیق آمدروز، مصر، ۱۹۱۴.
- ۳- زالدین ابوحامد عبدالحمید بن هبه الله ابن ابی الحدیدمدائنی، شرح نهج البلاغه، چاپ صلیبی، قاهره.
- ۴- ابن منظور مصری، لسان العرب، چاپ صادر، بیروت، بی تا
- ۵- محمدبن عیسی طباطبای، ابن طقطقا، الفخری فی الآداب السلطانیه، الدول الاسلامیه، چاپ صادر، بیروت.

- ۶- قاضی شمس الدین احمد بن خلکان، وفيات الاعيان و أنباء أبناءالزمان، تحقيق محمّد محى الدين عبدالحميد، چاپ قاهره.
- ۷- ابن طيفور، ابوالفضل احمد بن طاهر الكاتب، تاريخ بغداد، چاپ بيروت ۱۹۶۸.
- ۸- امام ابوجعفر محمّد بن جرير طبري، تاريخ الرسل والملوك، مطبعه دارالمعارف، مصر.
- ۹- المسعودي، ابوالحسن على بن الحسن بن على، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق محى الدين عبدالحميد، مطبعه الشعب، قاهره، ۱۹۶۶.
- ۱۰- قاضى ابى على محسن بن على تنوخى، منشورالمحاضره و أخبارالمذاكره، تحقيق عبّودشالجى، مطبعه دارصادر، بيروت.
- ۱۱- ابواسحاق ابراهيم بن على قيروانى زهرالآداب، الحصرى، تحقيق دكتور زكى مبارك، مطبعه رحمانيه، قاهره، ۱۹۲۵.
- ۱۲- ابوالفرح محمّد بن اسحاق بن محمّد بن اسحاق، الفهرست، ابن النديم، به تحقيق رضا تجدد، چاپ طهران .
- ۱۳- ابوبكر احمد بن على بن ثابت، تاريخ بغداد، الخطيبه البغدادي، بيروت، بى تا
- ۱۴- الجهشيارى ، ابوعبدا... محمّد بن عبّودوس بن عبدالله الكوفى ،تاريخ الوزراء والكتاب ، بى تا.
- ۱۵- المبّرّد، ابوالعباس محمّد بن يزيد بن عبدالاكبر الثمالى الازدى، الكامل ، مطبعه تقدم ، قاهره ،بى تا.
- ۱۶- عبدالرحمان بن محمّد، تاريخ ابن خلدون ، دارالكتاب ،بى تا.
- ۱۷- احمد امين ،صخى الاسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، لبنان، ۱۹۳۳.
- ۱۸- احمد امين، فجر الاسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، چاپ يازدهم، ۱۹۷۵.
- ۱۹- احمد امين، ظهرالاسلام، دارالكتاب العربى، بيروت، لبنان، ۱۹۵۲.
- ۲۰- ابى عمراحمدين محمّد بن عبدرّبّه اندلسى، العقدالفريد، به تحقيق احمد امين و همكاران، دارالكتاب العربى، بيروت، لبنان، چاپ اوّل ۱۹۹۱.

- ۲۱- ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبد... بن مسلم، الشعر والشعراء، چاپ مصطفی السقاء، قاهره، ۱۹۳۲.
- ۲۲- ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبد... بن مسلم، عیون الاخبار، دارالکتب، قاهره ۱۹۳۰.
- ۲۳- رسائل البلغاء.
- ۲۴- الصولی، ابوبکر محمد بن یحیی بن عبد... بن العباس بن محمد، ادب الکتاب، به اهتمام، محمد بهجت اتری، قاهره .
- ۲۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، التنبیه والاشراف، به کوشش اسماعیل صاوی، مصر، ۱۹۳۸.
- ۲۶- حمزه اصفهانی، ابو عبد... حمزه بن الحسین، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، چاپ مولوی کبیرالدین، کلکته، ۱۸۶۶.
- ۲۷- جاحظ بصری، عمرو بن بحر بن محبوب، البیان و التبیان، به اهتمام، حسن السندوبی، قاهره ۱۹۲۷.
- ۲۸- جاحظ بصری، عمرو بن بحر بن محبوب، کتاب الحيوان، به اهتمام عبدالسلام هارون، مکتبه حلبی، قاهره، ۱۹۳۸.
- ۲۹- جاحظ بصری، عمرو بن بحر بن محبوب، رسائل جاحظ، چاپ قاهره، مصر، ۱۹۳۸.
- ۳۰- جاحظ بصری، کتاب التاج من اخلاق الملوک، به اهتمام احمد زکی پاشا، قاهره ، ۱۹۱۴.
- ۳۱- ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۹۶۱.